

انسان (منشا و ماهیت، مقصود و معنی زندگی، سقوط)

بخش اول: منشاء و ماهیت

با توجه به اینکه شالوده و زیربنای منطقی لازم برای پاسخگویی به برخی از سوالات جهان بینی که در مقالات قبلی ارائه شده اند؛ نهاده شده است، در اینجا بد نیست به دو سوال اساسی جهان بینی در رابطه با منشا و ماهیت انسان پاسخ دهیم.

بر اساس استدلال وجود خدا و تثبیت این واقعیت که خدای قادر مطلق، خالق جهان هستی است؛ به سادگی این نتیجه کاملاً منطقی استنتاج می شود که خدا، انسان را خلق کرده است. وجود انسان نتیجه یک سلسله تراکنش تصادفی و بی هدف اتمها و مولکولها در طول میلیون ها سال نیست بلکه حاصل طرحی هوشمند، پیچیده و باشکوهی است که توسط طراحی قادر مطلق و بینهایت حکیم معماری شده است. برای روشن شدن بیشتر این موضوع اجازه دهید به روایت کتاب مقدس (عهد عتیق) از خلقت انسان نگاهی بیندازیم.

'آنگاه خدا گفت: «انسان را به صورت خود و شبیه خودمان بسازیم، و او بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر چارپایان و بر همه زمین و همه خزندگانی که بر زمین می‌خزند، فرمان براند.» خدا ایشان را برکت داد، و خدا بدیشان فرمود: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط یابید. بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر هر جانداری که بر زمین حرکت می‌کند، فرمان برانید.»'

پیدایش ۱: ۲۶-۲۸

دقت کنید که نه تنها خدا انسان را خلق کرده است بلکه انسان را به شباهت خود نیز آفریده است؛ این بدین معنی است که همچون خدا، انسان نیز برخلاف همه موجودات دیگر در جهان مادی یک شخص (Personal being) است؛ به عبارت دیگر:

الف- انسان موجودی هوشمند (Intelligent)، دارای قوه درک، استدلال و تفکر انتزاعی است. انسان قادر به درک گذشت زمان و آینده دور است چونکه خدا ابدیت را در ذهن

و ضمیر انسان قرار داده است. طبعاً انسان موجودی خلاق و آفریننده و دارای احساسات و عواطف پیچیده (شادی، خشم، غم، ...) است.

ب- انسان موجودی اخلاقی (Moral being) است و بنابراین قوه تشخیص خوب و بد را دارد و با داشتن اراده می تواند گزینه های مختلف را در زندگی انتخاب کند و به همین دلیل در مقابل خدا که نیکوئی مطلق است پاسخگو و مسئول است. انسان می تواند مقدس، عادل و... باشد.

پ- انسان در سطح عالی رابطه برقرار می کند (Relational being) و بنابراین قادر به محبت ورزیدن است. زیرا محبت و عشق فقط در رابطه معنا پیدا می کند؛ به عبارتی بدون رابطه محبتی وجود ندارد. قبلاً به این نکته اشاره کردیم که دو رکن اساسی جهان هستی رابطه و محبت است که از طبیعت خدا نشات می گیرند. انسان در رابطه با دیگر مخلوقات کره زمین نقش فرمانروایی را ایفا می کند و در این امر نیز شبیه خداست که حاکم مطلق می باشد.

ت- انسان موجودی روحانی است (Spiritual being). انسان متشکل از جسم و روح است که به صورت منسجم یک شخص (person) را تشکیل می دهند. به دلیل داشتن

روح، وجود انسان با مرگ فیزیکی پایان نمی پذیرد و ابدی است. بنابراین انسان موجودی روحانی است و به همین دلیل قادر است دعا و پرستش کند. (موجودات دیگر چنین ویژگی را ندارند.)

بخش دوم: هدف و مقصود انسان از زندگی

قبلاً به این امر اشاره کردیم که انسان به شباهت خدا آفریده شده است. توجه کنید این بدان معنا نیست که انسان از نظر ذات و جوهر شبیه خداست؛ بلکه این شباهت صرفاً در ویژگی هایی است که در بحث قبلی به طور مختصر عنوان شدند. (و آن هم متناسب با ظرفیت محدود انسان)؛ ذات و جوهر خدا بی نهایت برتر و متفاوت از آفرینش مادی و غیر مادی اوست. اشاره به این نکته ضروری است که زن و مرد هر دو شبیه خدا آفریده شده اند و از نظر ارزش و شأن هیچ تفاوتی بین آنها وجود ندارد؛ اگرچه نقشهای متفاوت در خانواده و اجتماع ایفا می کنند. (از دیدگاه کتاب مقدس ازدواج، رابطه جنسی و زاد و ولد صرفاً در دنیای مادی

معنا و وجود دارند. در این رابطه مسیح به رهبران مذهبی قوم یهود چنین پاسخ می دهد:

' عیسی پاسخ داد: «شما گمراه هستید، زیرا نه از کتب مقدس آگاهی و نه از قدرت خدا! در قیامت کسی نه زن می گیرد و نه شوهر می کند، بلکه همه همچون فرشتگان آسمان خواهند بود. ' متی ۲۲: ۲۹ و ۳۰)

بر خلاف جهان بینی ماده گرایی که مقصود و معنایی برای وجود انسان قائل نیست؛ نگرش فوق، ارزش انسان را به اوج خود می رساند و او را در مرکز ثقل خلقت خدا در جهان مادی قرار می دهد. انسان که شبیه خدا آفریده شده و موجودی ابدی است؛ چنان منحصر به فرد است که او را کاملاً متمایز از سایر موجودات کره زمین می سازد. انسان آفریده شده است تا از خدا که منبع بی نهایت حیات، محبت، شادی، آرامش، زیبایی، خوشبختی و... است، بهره مند گردد و تمتع برد. در واقع مقصود زندگی انسان در چارچوب این رابطه عاشقانه و مملو از محبت با خالقش معنا پیدا می کند، زیرا خارج از این رابطه همه مقاصد و اهداف دیگر انسان گذرا و در نهایت محکوم به بطلان است.

فقط و فقط در این رابطه عاشقانه است که انسان به احساس امنیت، رضایت، اهمیت و معنا دست می یابد.

در آینده استدلال خواهیم کرد که معضل جامعه بشری گسسته شدن این رابطه عاشقانه بین انسان و خداست که منجر به جنگی تمام عیار شده است. (جنگ انسان با خود، جنگ انسان با دیگران و جنگ انسان با خدا) شکسته شدن رابطه عمودی انسان با خدا منجر به شکسته شدن رابطه افقی انسان با خود و دیگران شده است و این مسئله چنان کشاکش و بحرانی به وجود آورده است که راه حل انسانی برای آن وجود ندارد.

اما قبل از اینکه به تحلیل واقعه تاریخی بپردازیم که در آن این گسستگی رابطه بین انسان و خدا اتفاق افتاد مجدداً به آفرینش انسان بازگردیم و مختصری رویدادهای روزهای اول تاریخ بشری را از کتاب پیدایش در عهد عتیق کتاب مقدس مرور کنیم:

«و خدا هرآنچه را که ساخته بود دید و اینک بسیار نیکو بود شامگاه شد و بامداد آمد روز ششم.» پیدایش ۱: ۳۱

« و يَهُوهَ خدا باغی به سمت شرق، در عدن غرس کرد، و آدم را که سرشته بود در آنجا نهاد. و يهوه خدا همه‌گونه درختان چشم‌نواز و خوش‌خوراک را از زمین رویانید. درخت حیات در وسط باغ بود، و نیز درخت شناخت نیک و بد.» پیدایش ۲: ۸ و ۹

(يَهُوهَ، نام خدا در عهد عتیق و به معنای «هستم» یا «هستم آنکه هستم» می باشد. این نام اشاره به خدایی دارد که وجودش ازلی و ابدی و سرچشمه هستی است.)
دقت کنید باغ عدن در واقع بهشت روی زمین بود. کلمه باغ همان کلمه «فردوس» یا «Paradise» یعنی «بهشت» است. بدین ترتیب انسان در بهشت کوچکی روی کره زمین ساکن شد. هر آنچه خدا آفریده بود بسیار نیکو بود (امکان ندارد چیزی غیر نیکو از خدای نیکویی مطلق آفریده شود). آدم و حوا کاملاً معصوم و عاری از هرگونه کشش و تمایلی که بر خلاف قوانین اخلاقی مطلق خدا باشد، بودند؛ به عبارتی هیچگونه شهوت، خودپرستی و یا تمایلات غیر اخلاقی در آنها وجود نداشت. رابطه بین خدا و انسان در عالی‌ترین وجه ممکن برقرار بود. انسان در حضور خدا زندگی می کرد و از کمال برکات مادی و معنوی، محبت، خوشبختی و حیات بهره مند بود. در چنین شرایطی

«مرگ» که به معنی «جدایی و دوری از خدا است» وجود نداشت. در واقع کسی که در حضور خدایی که سرچشمه حیات است، زندگی کند و با او رابطه داشته باشد؛ هرگز نمی‌میرد.

حال تصور کنید چنین شرایطی ادامه می‌یافت؛ طبعاً باغ عدن که باغی کوچک در نقطه‌ای از کره زمین بود با تکثیر انسان، بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد تا اینکه کل کره زمین به بهشتی عالی و نیکو مبدل می‌گشت. رابطه، محبت و حیات بنیاد چنین خانه‌ای می‌بود و شادی، آرامش، برکت دیوارها و سقف آن را تشکیل می‌دادند. این همان مدینه فاضله‌ای می‌بود که انسان در طول تاریخ در جستجوی آن است.

اما اتفاقی افتاد که همه چیز را دگرگون ساخت و باعث سقوط و هبوط انسان از جایگاه عالی خویش گشت. در بخش سوم نگاهی مختصر به این اتفاق خواهیم انداخت.

بخش سوم: سقوط انسان (قسمت اول)

واقعه تاریخی سقوط انسان از جایگاه عالی و ممتاز خویش یکی از مهمترین رویدادهای تاریخ بشری است که نیاز به بررسی دقیق و موشکافانه دارد. متأسفانه اکثر مردم علاقه‌ای به مطالعه آن نشان نمی‌دهند و گاهی حتی با تمسخر به آن نگاه می‌کنند.

این در حالی است که ریشه همه مشکلات و نابسامانی‌های انسان در این واقعه تاریخی نهفته است. معضل «مرگ» در صدر فهرست مشکلات لاینحل انسان قرار دارد!

قبلاً اشاره کردیم که «رابطه» و «محبت» از طبیعت خدا سرچشمه می‌گیرد. عمق و ارتفاع، طول و عرض محبت خدا بی‌نهایت است. محبت عالی‌ترین ارزش اخلاقی و برترین گوهر جهان مادی و غیرمادی است. محبت و عشق همچون الماسی است که از هر زاویه اش تلالوی شگفت‌انگیزی ساطع می‌شود که آزادی و خلاقیت و زیبایی از جلای ممتاز آن است. درست نقطه مقابل «محبت»، «تنفر» قرار دارد که منجر به بردگی، اسارت، اجبار و تکرار و زشتی می‌شود. به همین دلیل خدا انسانها و فرشتگان را با اراده آزاد آفریده است که با آزادی کامل با او رابطه داشته باشند و به او محبت بورزند. واضح است که خدا می‌توانست ربات‌هایی بیافریند که فرامین او را به دقت و کمال انجام دهند و یا انسانها و فرشتگان را همچون برده‌هایی وادار به اطاعت کند ولی این امر مطلقاً با عشق و

محبت سازگاری ندارد. آزادی واقعی فقط و فقط از دل محبت می جوشد.

جایی که آزادی واقعی یافت نشود، «محبت و عشق» از آنجا رخت بر بسته است!
اما پیامد اراده آزاد، داشتن حق انتخاب است و خدا در باغ عدن این انتخاب را پیش روی آدم و حوا قرار می دهد.

« ۸ و یهوه خدا باغی به سمت شرق، در عدن غرس کرد، و آدم را که سرشته بود در آنجا نهاد. ۹ و یهوه خدا همه‌گونه درختان چشم‌نواز و خوش‌خوراک را از زمین رویانید. درخت حیات در وسط باغ بود، و نیز درخت شناخت نیک و بد...»

۵ یهوه خدا آدم را برگرفت و او را در باغ عدن نهاد تا کار آن را بکند و از آن نگاهداری نماید. ۱۶ و یهوه خدا آدم را امر کرده، گفت: «تو می‌توانی از هر یک از درختان باغ آزادانه بخوری؛ ۱۷ اما از درخت شناخت نیک و بد زنه‌ار نخوری، زیرا روزی که از آن بخوری به‌یقین خواهی مرد.»
پیدایش ۲: ۸-۱۷

در این فرمان الهی هیچ ابهامی وجود نداشت. توجه کنید شکل و شمایل این درخت و میوه آن مطلقاً مهم نیستند و به احتمال قوی این درخت همچون دیگر درختان باغ عدن زیبا

و خوش نما بود و هیچ ارجحیتی بر آنان نداشت. چیزی که اهمیت داشت اطاعت آدم و حوا از فرمان خدا بود. (گزینه درست)

اما دیری نپایید که اتفاقی عجیب رخ داد و متعاقباً تراژدی نسل آدم را رقم زد :

'و اما مار از همه وحوش صحرا که یهوه خدا ساخته بود، زیرک تر بود. او به زن گفت: «آیا خدا به راستی گفته است که از هیچیک از درختان باغ نخورید؟»
پیدایش ۳: ۱

هویت مار بر ما پوشیده نیست. برای نمونه در کتاب مکاشفه آخرین کتاب عهد جدید فصل ۱۲ آیه ۹ آمده است: «اژدهای بزرگ به زیر افکنده شد، همان مار کهن که ابلیس یا شیطان نام دارد و جمله جهان را به گمراهی می کشاند. هم او و هم فرشتگانش به زمین افکنده شدند.» بنابراین شیطان در قالب ماری به حوا ظاهر می شود و اولین وسوسه در جهان مادی به وقوع می پیوندد. سوالی که شیطان مطرح می کند مملو از نیرنگ و حيله است: «آیا خدا به راستی گفته است که از هیچیک از درختان باغ نخورید؟»

دقت کنید هدف شیطان ایجاد شک و تردید در ذهن و ضمیر حوا نسبت به «کلام خدا» بود و ایجاد این تصور غلط در

زن که خدا حاکمی سختگیر و ظالمی است که آزادی وی را سلب و او را از خوردن هر میوه ای منع کرده است. جواب حوا به شیطان قابل تامل است:

'زن به ما گفت: «از میوه درختان باغ می‌خوریم، اما خدا گفته است، "از میوه درختی که در وسط باغ است مخورید و بدان دست مزیند، مبادا بمیرید."»'

پیدایش ۳: ۲ و ۳

این در حالی است که خدا صرفاً گفته بود از میوه درخت نخورید و نه اینکه بدان دست نزنید ولی تحت تاثیر وسوسه شیطان انگار فرمان الهی در ذهن و ضمیر حوا بسیار محدود کننده و آزاردهنده جلوه می‌کند و حتی سوال برانگیز می‌شود. زن کم کم قافیه را به شیطان می‌بازد!

نکته بسیار مهمی که یادآوری مجدد آن در اینجا ضروری است، این است که هیچ میل و کشش درونی (شهوت) که آدم و حوا را به خوردن این میوه سوق دهد وجود نداشت. آنها (برخلاف همه انسانهای بعد از خود) کاملاً آزاد بودند که گزینه درست را انتخاب کنند.

حال شیطان مثل همیشه همچون ماری، سم و زهر مهلک خود یعنی «دروغ» را به سمت حوا نشانه می‌رود:

'مار به زن گفت: «به‌یقین نخواهید مرد. بلکه خدا می‌داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسنده نیک و بد خواهید بود.»'

پیدایش ۳: ۴ و ۵

کار اصلی شیطان وارونه جلوه دادن حقیقت است. مسیح در انجیل یوحنا ۸: ۴۴ در مورد شیطان می‌گوید «... او از آغاز قاتل بود و با حقیقت نسبتی نداشت، زیرا هیچ حقیقتی در او نیست. هر گاه دروغ می‌گوید، از ذات خود می‌گوید؛ چرا که دروغگو و پدر همه دروغهاست.»

(در اینجا ممکن است این سوال مطرح شود که اگر خدا نیکویی مطلق است چگونه وجود شیطان را می‌توان توجیه کرد؟ این پرسش را در مقاله ای دیگر بررسی خواهیم کرد ولی در اینجا به این نکته اساسی بسنده می‌کنیم که مطابق کتاب مقدس شیطان قبل از سقوط ابدی اش، فرشته ای عالی مقام در درگاه الهی بود که به دلیل تکبر و انگیزه تصاحب تخت خدا از جایگاه مرتفع خویش سقوط کرد و به موجودی مملو از نفرت نسبت به خدا مبدل گشت که دشمن خدا و

خلقت اوست و قصدش صرفا تخریب آفرینش الهی و
مخصوصا انسان است که به شباهت خدا آفریده شده است.)

در واقع شیطان می‌خواهد این را به حوا القا کند که خدا به
وی دروغ گفته است و قابل اطمینان و شایسته توکل نیست
زیرا خدا مایل نیست که آدم و حوا به همه چیز واقف باشند
و به استقلال برسند!
دسیسه شیطان کارساز می‌شود و انسان را به سوی مرگ
سوق می‌دهد:

'چون زن دید که آن درخت خوش‌خوراک است و چشم‌نواز،
و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوه آن گرفت
و خورد، و به شوهر خویش نیز که با وی بود داد، و او
خورد.'

پیدایش ۳ : ۶

و بدین ترتیب حوا که به یک قدمی لبه پرتگاه رسیده بود به
همراه آدم به ته دره مرگ سقوط می‌کنند.

بخش سوم: سقوط انسان (قسمت دوم)

به دلیل ناطاعتی انسان از خدا گناه وارد جهان مادی می شود. بلافاصله چشمان آدم و حوا باز می شود و بدی را می شناسند. توجه کنید تفاوت بی نهایت بزرگی بین شناخت خدا و انسان از بدی وجود دارد. آدم و حوا با تجربه کردن بدی، آن را شناختند؛ در حالی که خدا بدون اینکه بدی را تجربه کند؛ آن را می شناسد. فرق بزرگیست میان بیماری که از سرطان رنج می برد و می تواند لحظه به لحظه اثرات مهلک آن را بر روی جسم و جان خود توصیف کند و یک پزشک متخصص و حاذقی که بسیار بهتر و دقیق تر از آن بیمار، از سرطان اطلاع دارد ولی آن را تجربه نمی کند. بدین ترتیب آدم و حوا در چنگال گناه گرفتار آمدند. دقت کنید هیچ چیزی در جهان مادی و غیر مادی به اندازه گناه خلاف ذات خدا نیست (حتی شیطان، زیرا وجودش به وجود و ذات خدا قائم است). گناه به طور خالص و صد در صد خلاف ذات خداست. خدا قدوس مطلق است و هرگز گناه را تحمل نمی کند. نتیجه گناه مرگ است زیرا گناه باعث جدایی انسان گناهکار از خدا که منبع حیات است می شود. در واقع گناه عدم نیکویی مطلق یا به عبارتی عدم خداست. همانگونه که تاریکی عدم نور است.

شیطان به طور ضمنی وعده استقلال (Autonomy) را به آدم و حوا می دهد و این در حالی است که هیچ چیزی در جهان مادی و غیرمادی نمی تواند مستقل از خدا وجود داشته باشد. بدین ترتیب رابطه خدا با انسان گسسته می شود و خدا انسان را از باغ عدن (فردوس) بیرون می راند.

«پس یهوه خدا آدم را از باغ عدن بیرون راند.»

پیدایش ۳: ۲۳

باغ عدن که می بایست بزرگ و بزرگتر می شد تا اینکه کل کره زمین را فرا می گرفت؛ به تدریج از سطح زمین ناپدید شد. مدتهای مدیدی گذشت و انسانها کم کم خدا و باغ عدن واقعی را به فراموشی سپردند.

بدین ترتیب ایده های مبهم و غلطی از خدا و فردوس در طول تاریخ ابداع شده اند زیرا همچنان حسرت داشتن زندگی جاودانی و سکونت در فردوس در دلهای انسانها شعله ور باقی مانده است!

نکته بسیار مهمی که وجود دارد و بسیاری آن را نادیده می گیرند این است که خدا هرگز زمان را به عقب باز نمی گرداند و جهان مادی به وضعیت قبل از سقوط انسان باز

نمی‌گردد. آدم و حوا و نسل آنها می‌بایست با نتایج گناه
رو به رو می‌شدند.

دقت کنید گناه آدم و حوا بزرگترین گناهی است که انسان در
طول تاریخ بشری مرتکب شده است. همه گناهایی که
انسانها از بدو پیدایش تا انتهای زمان مرتکب شده‌اند و یا
خواهند شد؛ در صلب آن گناه اولیه نهفته است. همانطور که
ما و همه انسانها نیز در صلب آدم و حوا در باغ عدن حاضر
بودیم وقتی که آدم و حوا (بهترین نماینده ما انسانها) از
فرمان خدا سرپیچی کردند و بنابراین ما نیز به نحوی در آن
گناه شریک هستیم!

گناه آدم و حوا شبیه اولین قطعه دومینویی است که با
سقوطش به قطعه بعدی ضربه می‌زند و این روند تا سقوط
همه قطعات ادامه می‌یابد؛ حتی یک قطعه کوچک اولیه می
تواند به تدریج باعث فروپاشی قطعاتی به بزرگی برجهای
عظیم در فواصل دورتر شود. توجه به این نکته بسیار حائز
اهمیت است که ما نمی‌توانیم آدم و حوا را مقصر گناهان
خود بدانیم چونکه همانطور که اشاره شد اگر ما به جای آدم
و حوا بودیم دقیقاً همان گناه را انجام می‌دادیم و بنابراین

هر انسانی شخصا مسئول گناہانی است که در طول
زندگیش مرتکب می شود.

بخش سوم: سقوط انسان (قسمت سوم)

با گسسته شدن رابطه بین خدا و آدم، رابطه بین آدم و
حوا نیز تحت تاثیر قرار گرفت.

'ولی یهوه خدا آدم را ندا در داده، گفت: «کجا هستی؟»
گفت: «صدای تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا که
عریانم، از این رو خود را پنهان کردم.» خدا گفت: «که تو
را گفت که عریانی؟ آیا از آن درخت که تو را امر فرمودم از
آن نخوری، خوردی؟» آدم گفت: «این زن که به من
بخشیدی تا با من باشد، او از آن درخت به من داد و من
خوردم.»

پیدایش ۳: ۹-۱۲

آدم مسئولیت گناه خود را نمی پذیرد بلکه حوا و به طور غیر مستقیم خدا را مقصر می داند. با فرو داشت و تنزل رابطه، به تدریج محبت و عشق جای خود را به تنفر می دهد. با تنفر؛ کینه، حسادت و ... قتل سر و کله شان پیدا می شوند. اندکی بعد قائن فرزند ارشد آدم و حوا، هابیل برادرش را به قتل می رساند!

'قائن به برادر خویش هابیل گفت: «بیا تا به صحرا برویم». و چون در صحرا بودند قائن بر برادرش هابیل برخاست و او را کشت. آنگاه خداوند به قائن گفت: «برادرت هابیل کجاست؟» گفت: «نمی دانم؛ مگر من نگهبان برادرم هستم؟» '

پیدایش ۴: ۸ و ۹

با کم رنگ شدن رابطه و محبت، جنگ، نزاع و جدایی در خانواده (بین والدین و اعضای خانواده)، در اجتماع بین اعضای جامعه و در نهایت میان ملل آغاز شد و تا پایان جهان از هر سو شعله ور خواهد ماند.

بدین ترتیب تصویر خدا در انسان مخدوش می شود، هرچند که کاملاً از بین نمی رود. انسان در تمام ویژگی هایی که شبیه خدا آفریده شده بود سقوط می کند :

الف- ظرفیت تفکر و شعور انسان افت می کند و حماقت رواج می یابد. (توجه کنید منظور میزان دانش و علم انسان نیست که البته در طول تاریخ افزایش یافته است بلکه منظور ظرفیت تفکر و عقل انسان است.)

ب- از جایگاه رفیع اخلاقی، انسان به شدت نزول می کند. پیش از سقوط، هیچ تمایل و کششی که مخالف ارزش های اخلاقی خدا باشد در آدم و حوا وجود نداشت. ولی بعد از آن انسان تبدیل به موجودی شهوانی با امیالی افسارگسیخته گشت. (پر خوری، امیال جنسی منحرف، تنبلی، خودپرستی، طمع و ...)

همچنین اراده آزاد انسان نیز به شدت آسیب می بیند. شاید مثالی ساده ولی ناقص این موضوع را بیشتر روشن سازد. فرض کنید شخصی در مقابل دو گزینه مصرف مواد مخدر یا امتناع از مصرف آن قرار گیرد. اگر این شخص معتاد نباشد با هیچ گونه (تقریباً) میل و کشش درونی که انتخاب او را تحت تاثیر قرار دهد مواجه نیست و بنابراین با اراده آزاد واقعی تری گزینه های خود را انتخاب میکند. در

حالی که اگر این شخص معتاد باشد؛ اراده آزاد وی به شدت تحت تاثیر اعتیادش قرار خواهد گرفت به طوری که انتخاب او با آزادی کامل نخواهد بود و این تقریباً توصیف وضعیت انسان در مقابل انتخاب گزینه های اخلاقی در زندگی می باشد.

پ- همانطور که قبلاً اشاره شد انسان در روابطش دچار بحران می شود.

ت- سقوط باعث مرگ روحانی انسان میشود. بدین معنی که روح ابدی انسان فاقد حیات و خوشبختی خدا می شود. (توجه کنید وجود داشتن با بهره مند بودن از زندگی، محبت و خوشبختی خدا متفاوت است مثلاً شیطان نیز وجود دارد ولی از حیات و خوشبختی خدا بی بهره است.)

ث- در آخر جسم انسان و محیط زندگی اش به شدت تحت تاثیر سقوط قرار میگیرد به طوری که کیفیت و کمیت عمر انسان نزول می کند.

به طور خلاصه انسان از شخص بودن (Personhood) افول می کند.

بدین ترتیب انسان وارث طبیعت گناه آلودی می شود که تفکر، احساس، اراده، انگیزه و امیالش را تحت تاثیر قرار می دهد. هر انسانی که از نسل آدم و حوا به دنیا آمده باشد این طبیعت گناه آلود را از بدو تولد تا هنگام مرگ با خود به یدک می کشد. پولس رسول در رساله به رومیان ۵: ۱۲ می نویسد:

«لهدا همچنان که بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند.»

تا این لحظه تصویری بسیار بی نوید، تاریک و ناامید کننده از انسان ارائه دادیم؛ اما خدا را شکرکه داستان بدین سان به پایان نمی رسد زیرا خدا به خاطر محبت بی نهایتش راه نجاتی برای انسان مهیا کرده است تا او را به جایگاه رفیع پیش از سقوط و حتی بالاتر از آن برگرداند. قبل از اینکه نجات انسان را از منجلا ب گناه و موت، به تفصیل شرح دهیم؛ در مقاله بعدی اندکی در مورد شریعت خدا و جایگاه آن در تاریخ بشری، توضیح خواهیم داد.

